



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت نهصد و سی و هشتم





آقای علی



به نام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان
نیمه اول غزل، برنامه ۹۱۶ گنج حضور

گر چپ و راست طعنه و تشنیه بپهدهست
از عشق برنگردد آن کس که دلشدهست
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

کسی که تعهد به عدم کردن مرکز دارد و قبل از هر فکر و حرف و عمل صبر دارد و فقط از خدا هدایت می گیرد و همانیدگی ها را می اندازد، با طعنه و ملامت و مسخره شدن از طرف دیگران و من ذهنی خود روبرو می شود، و یا ملامت و ایرادگیری با من ذهنی خودش از دیگران و این برای زنده نگه داشتن من ذهنی حیاتی است. اما اگر درد هشیارانه را با عشق و شکر قبول کنیم و نسبت به برداشت های من ذهنی خود و دیگران کر شویم و توکل صد در صد داشته باشیم و از هیچ چیزی و هیچ از دست دادن و سوء تفاهمی نترسیم و توضیح و بحث را کنار بگذاریم و در درون مرکز عدم فقط ناظری ساکت باشیم و البته دست در دست بزرگان دادن را فراموش نکنیم، شادی بی سبب و هدایت خداوند و یکی بودن با خدا را با ستیزه و مقاومت عوض نخواهیم کرد.

مه نور می فشاند و سگ بانگ می کند
 مه را چه جرم؟ خاصیت سگ چنین بدهست
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

انسانی که تعهد محکم به تسلیم و نمی‌داند دارد، جنسی از سکوت و سکون و آرامش و روشنایی از جنس خدا دریافت می‌کند و خود به خود این را به بیرون با تسلیم خود سرازیر می‌کند. انسان تسلیم شده به خدا، همچون ماه که نور خورشید را نشان می‌دهد، نور خدا را پخش می‌کند، بدون این که خواسته و توقع و حيله و ترسی داشته باشد. اما من‌ذهنی با ترس‌هایش مخالف زنده شدن به نور زندگی است و از انداختن همانیدگی‌ها و دست به دست بزرگان دادن مقاومت دارد و بنابراین مشغول کوچک کردن و مخالفت کردن و ترساندن دیگران است. بطور خلاصه اگر در راه حقیقت وجودی قدم گذاشتیم، یعنی کسی که نور عشق و صلح و بخشش و رضایت پخش می‌کند. و اگر در راه افسانه من‌ذهنی هستیم یعنی من‌ذهنی که فقط درد پخش می‌کند.

کوه است، نیست گه، که به بادی ز جا رود
 آن گله پشه‌ست که بادیش ره زده‌ست
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

مثل کوه که با هیچ بادی جابجا نمی‌شه، انسان متعهد به تسلیم و صبر و پرهیز را هم که زحمت می‌کشد و هر درد و زخم را با عشق و شکر قبول می‌کند و به خدا می‌گوید: بکن. هر چه که غیر از خدا است و من را آزاد کن و از این بابت ترسی ندارد و توکل صد در صد دارد. هیچ چیزی در بیرون، چه چیزها و اجسام، چه انسان‌ها و چه اتفاقات و نامرادی‌ها و چه افکاری که من ذهنی به شکل شک و ملامت و کنترل و توقع به او می‌دهد، او را تکان نمی‌دهد. اما من ذهنی مثل پشه‌ها با هر بادی از جنس کم‌اندیشی، ترس، حرص، طمع، تنفر، حسادت، مقایسه، تعدد رابطه، خودنمایی، تلاش برای تغییر دیگران و توقع و پندار کمال و انتقاد و عیب‌بینی از این طرف به آن طرف می‌رود و همین امر او را تلف می‌کند.

گر قاعده‌ست این که ملامت بود ز عشق
 گری گوش عشق از آن، نیز قاعده‌ست
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

اگر قدم در راه حقیقت خود برداشتیم، در این راه با انتقاد و ایراد و مسخره شدن و مخالفت و ملامت، از طرف من‌ذهنی خود و دیگران روبه‌رو می‌شویم و حتی خودمان مجبور به ملامت دیگران و عیب‌بینی در دیگران می‌شویم. و خوش به حال کسی که هشیارانه از کنار ملامت، با صبر و شکر و پرهیز، از واکنش رد شود و توکل به زندگی داشته باشد، که صد در صد دارد. زیرا او متوجه کارکرد قضا و کن فکان شده و در برابر هر چیزی آماده است تا به ورای آن رود و همین نادیده گرفتن، فضای الهی او را روز به روز گشوده می‌کند و زندگی و شادی بی‌سبب اصیل را در او سرازیر می‌کند، این مهمه که متوجه باشیم ملامت ابزاری بزرگ برای پایداری من‌ذهنی است. پس مراقب انتقادی که از خود و دیگران داریم باشیم و البته همراه داشتن انبساط را در هر لحظه فراموش نکنیم.

ویرانی دو کون درین ره عمارت است
ترک همه فواید در عشق فایده‌ست
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

هر فکری از این دنیا و از دنیایی پس از این دنیا، در ذهن ساخته‌ایم، اگر خراب کنیم و صفر شویم و در همین اکنون که تنها حقیقت وجودی است باشیم، وارد ملک بی‌نهایت و ابدی و شاد و آرام خدا و زندگی می‌شویم و تنها ساختن و آبادانی حقیقی همین است. حال با هر وضعیت و مسائلی هم که دست و پنجه نرم می‌کنیم، مهم نیست و پس از آن دیگر به راهکارهای من‌ذهنی که ما را تشویق به فایده‌ها و امتیازات این جهانی می‌کنند، اهمیت نمی‌دهیم. و تدبیرهای دردسر ساز او را شناختیم و البته تسلیم و سپردن خود به حکمت و تدبیر خدا را هم شناختیم و دیگر به راحتی با خدا و زندگی حرکت می‌کنیم و نه در گذشته هستیم و نه در آینده‌ای که من‌ذهنی را زنده نگه می‌دارد.

عیسی ز چرخ چارم می گوید: الصّلا
دست و دهان بشوی که هنگام مایده‌ست
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

زندگی ما را هر لحظه صدا می کند و می گوید: شرط زنده شدن به اصل اول و شادی بی سبب و عمق بی نهایت بسته به شستن خود از می دانم و بلام و چیزهایی است که از آن ها زندگی می خواهیم و به آن ها چسبیده ایم. این ها خوراک های قلبی است که جلوی برکت و عشق را سد کرده است، و این شکستن عهد با خدا باعث کوری و زمین خوردن و تلف شدن ما می شود. البته این امر با رها کردن گذشته و رها شدن از آینده ما را به لحظه حال و اکنون می آورد تا رسالت و حقیقت خود را به یاد بیاریم و با تسلیم، دست از عهد شکنی با زندگی برداریم. بطور خلاصه این قانون زندگی نیست که ما به چیزهای این جهانی بچسبیم و خودمان را محدود به خوراک های این جهانی، برای شادی گرفتن کنیم و اصل خود و بی نهایتی و بزرگی و کافی بودن خود را از یاد ببریم و دست خدا را رها کنیم و از کل جدا شویم.

با سپاس از همه، علی



آقای اسکندر از مازندران



به نام حق تعالی. این روزها احساس بسیار خوشی دارم زیرا توانسته‌ام که یک کار خوب پیدا کنم. البته منظورم از یک کار خوب، کاری نیست که پول فراوانی در آن باشد. اما از زمانی که بطور مستمر، پیگیر برنامه گنج حضور شدم و چهار جلد اول مثنوی معنوی را نیز با آن مطالعه کردم و با کمک قانون تکرار، نه تنها اندیشه، که نیز احساسات درونی‌ام تغییر کرده‌اند. مهم‌ترین آن‌ها، توکل بالا و فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه بود. من در یک سوپر مارکت کوچک مشغول به کار هستم، در یکی از شهرهای کوچک استان مازندران. هر روز انسان‌های بسیاری با قرائن مختلف را در زندگی‌ام احساس می‌کنم که هر کدام آنان، دارای ابعاد پیچیده و خاص درونی خاصی می‌باشند. اما با قوی‌تر شدن در فضاگشایی و بالا رفتن شادی بی‌سبب در درونم، متوجه شدم که قانون جذب مولانا واقعاً کار می‌کند و همینطور از طریق قرین، برعکس گذشته و تجربه‌های کاری گذشته‌ام، بیشتر من روی قرائن تاثیر می‌گذارم تا آن‌ها به من. این منم که به آن‌ها شادی می‌بخشیم و قانون پژواک مولانا، قرین قانون جاذبه او می‌شود که می‌گوید:

این جهان کوه است و فعل ما ندا

سوی ما آید نداها را صدا

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۲۱۵

که این بیت قرین این ابیات از قانون جذب حضرت مولانا می‌شوند:

در جهان هر چیز چیزی جذب کرد
گرم، گرمی را کشید و سرد، سرد

قسم باطل، باطلان را می‌کشند
باقیان از باقیان هم سرخوشند

ناریان مر ناریان را جاذب‌اند
نوریان مر نوریان را طالب‌اند
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات شماره ۸۱ الی ۸۳

خوب خوبی را کند جذب این بدان
طیبات لطیبین بر وی بخوان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۸۰

بله، متوجه شدم که انسان‌ها و شرایط بیرونی زندگی‌ام، با تغییر مثبت من، در تمام ابعاد حیاتی‌ام آغاز می‌شوند. من مشتری‌های خوب جذب می‌کنم و همه من را دوست دارند، زیرا برای دیگران قرین بدی نیستم، اما نباید قضا و قدر و حکم کن فکان الهی را فراموش نمایم و نباید با تکیه بر قضا و قدر الهی، خودم را در رده گروه ممبلان جبری قرار بدهم. زیرا گاه‌گاهی نیز من‌های ذهنی بسیار ستمگر که از طرف رئیس جعدان یا همان شیطان، از بیرون و درون خودم به من حمله‌ور می‌شوند.

زیرا جنس شیطان از حسادت و دشمنی با انسان است. همان دشمنی که به انسان سجده نکرد. پس هرگاه که تلاش می‌کنم تا نیکی‌ها را در درونم بیافزایم، شیطان که از جنس آتش است، بیشتر گر گرفته و سعی در تخریب تلاش معنوی من، در جهت خواست و تسلیم و رضای خدا می‌کند. قطعاً هرچه شما در معنویت بالاتر بروید و حضورتان بیشتر عمق بگیرد و در مرکز عدم، ریشه‌های عمیق‌تری بدواند، او با اره‌های تیزش در تلاش قطع درخت حضورتان می‌شود. اما درخت حضور خداوند هرچند قطورتر شود، چون جنسی از آهن سفت دارد، اره‌اش کارگر نمی‌افتد.

و دیگر چیز آن که، قدرت معنوی من سیر چند برابری پیدا کرد. از زمانی که سعی کردم حتی یک دروغ نیز نگویم و ناموس صد من حدید نسازم. و در محیط کارم تمام تلاشم این است تا حقه بازی نکنم و برای کارفرمایم، با بیشترین جانم خدمت کنم و هرگونه اشتباه کوچک و بزرگی را نیز که کرده‌ام، با او مطرح نمایم. هر چند ظاهراً از نظر مالی به ضرر من می‌باشد، اما از منظر بُعد روحی، غول من ذهنی‌ام را در شیشه می‌کنم که این بس گران‌بهاترین سرمایه است. و نباید یادم برود که کار می‌کنم تا از آن به افراد مختلفی ببخشم. زیرا که انفاق نیز یکی از آموزه‌های اصلی مولانا می‌باشد و هم این که کار انسان بخشیدن است و ما بی‌نهایت ثروت هستیم و از جنس خداییم. پس طوری نمی‌شود اگر من، از درآمدم به مستمندان ببخشم یا کمی بیشتر برای یک سواری تاکسی پول خرج کنم و ...

بنی آدم اعضای یک پیکرند
 که در آفرینش ز یک گوهرند
 -سعدی، گلستان، باب اول، حکایت شماره ۱۰-

با سپاس بی‌نهایت
 اسکندر از مازندران



خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین. در ابتدا اجازه می‌خواهم که موضوع مختصری را در رابطه با فضاگشایی، با شما و تمامی دوستان عزیزم به اشتراک بگذارم. در برنامه ۹۲۴ گنج حضور، مولانای عزیز و آقای شهبازی نازنین تأکید بر تبدیل شدن واقعی دارند که فهمیدن و درک کردنی که عملی در کار نباشد، پیشیزی ارزش ندارد و فقط خالی بند نیست و حرف مفت زدن. اکنون زمان عملکرد داشتن است و فی‌التأخیر آفات را به همراه دارد. اصطلاحات و عبارات تأکیدی برنامه گنج حضور که در هر برنامه تکرار می‌شود، بایستی در درون به آن‌ها تبدیل شویم و تغییرات آن را در درون خود مشاهده نماییم. عبارات مهم و تأکیدی این برنامه "تسلیم و فضاگشاییست". چرا که نیروی برتر و خداوند، از همان ابتدا تخم است را که بله گویان بودن و تسلیم اتفاقات لحظه شدن است را در وجودمان کاشته است. و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، طرح و برنامه زندگی اینگونه بنا شده است که به سوی او بازگردیم.

و این اصطلاحات، مختص برنامه گنج حضور که شاخص‌ترین آن‌ها فضاگشاییست را نمی‌توان با بیان توضیح داد و هر شخصی فراخور همانیدگی‌هایی که دارد براساس قانون قضا و قدر و با گن و فکانش خداوند مسائلی را برای او پیش می‌آورد که فضاگشایی کند. فضاگشایی کردن یک حالت درونی است که لحظه به لحظه صورت می‌گیرد. یعنی من زهرا در برابر هر حادثه و هر رویداد و هر شخصی که مرا بی‌مرا می‌سازد ناظر بر ذهنم باشم.

و این اتفاق را با هوشیاری حضورم ببینم و خوب و بد و قضاوت نکنم و آن را هدیه و صفتی از طرف خداوند بدانم، که آمده است هم‌هویت شدگی‌هایم را به من نشان دهد. و درونم را جلا و صفا بخشد و بی‌خیال و بی‌توجه نسبت به من‌ذهنی‌ام نباشم. چرا که او هم نیرو و انرژی خود را از آن سو وارد می‌کند که تو هم بچنگ و جوابش را بده و اگر کوتاه بیایی و تسلیم شوی، فردی بزدل و ترسو و توسری‌خور محسوب می‌شوی. و این من‌ذهنی هم پویاست و هم پر تحرک که هر لحظه انرژی‌های خود را به سمت و سویم سرازیر می‌کند. و خیلی سخت است و درد هوشیارانه را می‌طلبد ولی من می‌توانم از ابزارهای کلیدی برنامه، از جمله صبر و بردباری آگاهانه و پرهیز و انصتوا استفاده نمایم. و هر کسی باید به‌عینه متوجه آن شود که در درونش چه خبر است و این فضاگشایی را ببیند. بدین صورت که یک رضایتمندی همراه با شادی بی‌سبب و آرامش درون در زیر افکارش نقش می‌بندد. دوستان عزیزم، مقوله فضاگشایی و تسلیم شدن بی‌عملی نیست، بلکه فعالانه کوشیدن و کار کردن مداوم و تعهد داشتن است.

که هوشیاری عدم‌بینم در همانیدگی‌ها گیج و گم نشوند که تا بتوانم عمل واهمانش را انجام دهم. بنا به فرمایش آقای شهبازی نازنین، خاصیت فضاگشایی بلد بودن نمی‌خواهد. و همه ماها این خاصیت فضاگشایی را بلدیم و این توانایی و قدرت به هر یک از ماها داده شده است. مانند دیدن هواپیما که نیاز به خواندن کتابی ندارد که کتاب یا چیزی بخوانیم که بتوانیم هواپیما را در آسمان ببینیم.

حال بیت اول غزل ۱۷۳۷، برنامه ۹۲۴ گنج حضور
به نام خداوند عشق

بیار باده که اندر خمار خمارم
خدا گرفت مرا، ز آن چنین گرفتارم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۳۷

قبل از آشنایی با برنامه گنج حضور، روزگارم تیره و تار بود و در کوچه و پس کوچه‌های ذهنم زندگی می‌کردم و به دنبال چاره و راه حل که مرا از این چاه شور همانیدگی‌ها رهایی بخشد. به شدت گرفتار بودم و خداوند مرا گرفته بود و روز به روز خمار و خمارتر می‌شدم و علت خماری خود را نمی‌دانستم و از آن سرمستی و شادابی روز الست، خبری نبود و این نهال زیبای الست که بایستی در این جهان رشد می‌کرد، خشکیده بود.

و متأسفانه در افسانه من ذهنی‌ام زندگی می‌کردم و از آن جایی که مهرطلب بودم و کمبودهایی که در خانه پدری داشتم، خواهانم تأیید و توجه از همسرم که به من عشق بورزد و به من محبت کند. و در پندار کمالم با تصورات واهی و بیهوده سیر می‌کردم و زهر مار همانیدگی‌ها را که گاهش دهنده نیرو و انرژی درونم بود را مصرف و به خیال این که چیزهای خوبی را از همسر می‌طلبم و در من ذهنی‌ام با آن‌ها خوش بودم.

یا تو پنداری که تو نان می خوری
 زهر مار و گاهش جان می خوری
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۳۴۵۷

و غافل از این بودم که آدم‌ها خطرناک‌ترین موجوداتی هستند که اگر به مرکز بیایند مرا گرفتار می‌سازند و خمار می‌کنند و خماری هم افسردگی و ناتوانی را بدنبال دارد و هم افکار پوسیده و بیهوده که از یک فکر به فکر دیگر پریدن است. و این چیزها همه مربوط به این جهان مادی است و مربوط به خداوند نمی‌باشد. و مولانای عزیز به من یادآور می‌شد که می‌توانی باده بیاوری، یعنی با خاصیت فضاگشایی و مرکز عدم باده را از خداوند طلب کن و عاجزانه از او بخواه که تو را نجات دهد و دستت را بگیرد. چرا که او سراسر لطف است و مهر و رحمتش همواره پر است و بر رحمت می‌تند و به گذشته و همانیدگی‌ها و لغزش‌هایم کاری ندارد. و من هم فرزند قماربازم و در قماربازی باید شرکت کنم که همیشه باختن است و بردی در کار نیست و باختنم همان دادن همانیدگی‌هایم می‌باشد که آن‌ها را بدهم.

گر تو مقامرزاده‌ای، در صرفه چون افتاده‌ای
 صرفه‌گری رسوا بود، خاصه که با خوب ختن
 - مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۹۵

و بهشت فضایی یکتایی او را خریداری نمایم و این خود زندگیست که خریدار و مشتری واقعی این هم‌هویت
 شدگی‌هایم می‌باشد. چرا که در هیچ بازار و مرکز خریدی، هیچ مشتری خریدار ترس و خشم و احساس گناه و
 حس قربانی شدن و بی‌قدرتی و بی‌حوصلگی و تنبلی و تمامی دردهای من‌ذهنی و ترس از آینده و حسادت و
 کینه‌توزی را طالب نمی‌باشد و خریداری نمی‌کند.

مشتری ماست الله اشتری
 از غم هر مشتری هین برتر آ
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۱۴۶۳

و همچنین:

طالب است و غالب است آن کردگار
تا ز هستی‌ها برآرد او دمار
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۳۲۱۴

حال این خداوند است که طالب من است. هم مرا آفریده است و هم مالک و غالب من و می‌خواهد هر لحظه در من به خودش زنده شود و من زورم به او نمی‌رسد. چرا که بی‌نهایت غالب است و قادر و هر موقع بخواهم، خودی نشان دهم و به صورت هستی قد علم کنم، پدرم را در می‌آورد و همچنین دمار از روزگارم. در نتیجه اکنون آگاه شدم که این فعل و رفتار و کردار بیمارگونه خودم بود و تقصیر خودم که دچار این خماری شده بودم.

و سرنوشتم را می‌نوشتتم و خداوند مهربان همواره می‌خواست که با کار کردن روی خود، جام‌الستم را از شراب عشق و زندگی‌اش لبریز نماید و مرا کارگاه صنع‌آفریدگاری خود گرداند که تا بتوانم این سرمستی و شادی را به دیگران هم هدیه دهم.

فعلِ توست این غصه‌های دم به دم
این بود معنی قد جفّ القلم

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۳۱۸۲

و در پایان وقتی که خرد بی‌منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است
چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید خیلی ممنون، خدا نگهدار شما

-زهرا سلامتی، از زاهدان



خانم صبا از اصفهان



با سلام خدمت استاد گران قدرم و همه عزیزان همراه با برنامه گنج حضور توضیحاتی درباره بیت اول غزل شماره (۱۹۴۸) دیوان شمس، در برنامه ۶۱۱ تهیه کردم که به اشتراک می گذارم.

بانگ آید هر زمانی زین رواق آبگون
 آیت انا بنیناها و انا موسعون
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

هر زمان از آسمان بانگ می آید که ما آسمان را قدرتمندانه بنا کردیم و ما وسعت دهنده ایم. هر زمان یعنی این لحظه، خداوند ما را فرا می خواند به بیداری و برگشت به آسمان درونمان، به این آبی بیکران درونمان که البته وجود آسمان بیرون، برای دیدن و درک همین آسمان درون بوده هست.

هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست
 ما به فلک می‌رویم عزم تماشا که راست
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۶۳

هر نفس یعنی هر لحظه، آواز عشق صدای زندگی از هر سو رو کنیم می‌آید و ما را احاطه می‌کند، که من در حرکت به سوی خودم. چه کسی آماده هست و فضا را گشوده کرده برای همراهی با من؟

هر لحظه وحی آسمان آید به سر جان‌ها
 کاخر چو دردی بر زمین تا چند می‌باشی برآ
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶

هر لحظه به ابدیت این لحظه بیدار شوم. چقدر وقت تلف می‌کنم. متوجه رسالت خودم بشوم آسمان درونم را باز کنم تا کشف کنم کلید رهایی از دردهایم را.

ما ز بالاییم و بالا می‌رویم
ما ز دریاییم و دریا می‌رویم

ما از آن جا و از این جا نیستیم
ما ز بی جاییم و بی جا می‌رویم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۷۴

می‌گویند ما از بالاییم، از آسمانیم و به آن جا می‌رویم. راه برگشتی نداریم. مسیری را برای رفتن به بالا طی کرده‌ایم. از جمادی تا ذهن انسان همچنان داریم ادامه می‌دهیم. هیچ‌گاه توقفی نداشته و برگشت به قبلی هم نداشتیم. حرکت ما رو به جلو بوده و هر مقاومت و مخالفتی برای برگشت به قبل بی‌نتیجه و دردزا خواهد بود.

حَدِّ جَسْمَتِ يَكِ دُو گَزِ خُودِ بِيَشِ نِيَسْتِ
 جَانِ تُو تا آسْمَانِ، جُولَانِ كُنِيَسْتِ
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۱۸۸۲

در این بیت مثنوی، سعی در بیان همین حرکت و رشد دارد که بدان جان تو تا آسمان قدرت حرکت دارد ولی جسم تو اسیر است، بسیار محدود است در مقابل وسعت روح و حرکتی که روح می تواند داشته باشد. پس این محدودبینی جسمی را رها کن و چشمت را به آسمان بی نهایت درونت بگشا.

چندان دعا کُن در نَهان، چندان بنالِ اَندر شَبان
 کز گُنبد هفت آسْمَانِ در گوشِ تُو آید صدا
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳

در این بیت غزل اشاره به دعا کردن که همان بودن در لحظه و درد هوشیارانه کشیدن هست دارد، که این صدای لحظه را می توان در یک فضاگشایی با کیفیت جانانه و کامل بطور واضح شنید.

و در مصرع دوم بیت گفت: ما آسمان‌ها را قدرتمندانه بنا کردیم و ما وسعت دهنده‌ایم، که اشاره به آیه:
 -وَالسَّمَاءَ بَنِينَا بَآيِدٍ وَاَنَا لَمُوسِعُونَ «و آسمان را قدرتمندانه بنا کردیم و ما البته وسعت دهنده‌ایم.»، دارد.
 - قرآن کریم، سوره ذاریات (۵۱)، آیه شماره ۴۷
 خداوند با کن فکان خود می‌گوید: باش و می‌شود و قدرت خودش را نشان می‌دهد و با قدرت کن فکانش
 آسمان‌ها را بنا می‌کند.

دَمِ او چَانِ دَهَدَت رُو ز نَفَخْتُ بِيذِيرِ
 كَارِ او كُنْ فَيَكُونُ اسْتِ، نَه مَوْقُوفِ عِلَلِ
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

و می‌گوید: این قدرت (کن فیکون) را ذهن نمی‌تواند بفهمد و درک کند، چون محدوداندیش و حقیراندیش
 هست و خبری از این قدرت زندگی ندارد، ذهن فقط با علت و معلول‌ها می‌تواند بفهمد. پس این علت‌های ذهنی
 را نبین و رها کن و فقط بگذار زندگی قدرتش را نشانت دهد.

پیش چو گانهای حکم کُن فکان
می‌دویم اندر مکان و لامکان
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۲۴۶۶

و بدون هیچ پرسشی، خودت را در معرض کُن فکان بگذار، تا هم مکانت زنده و منظم شود، هم لامکانت سامان بیابد. البته زیر چوگان برو درد بکش ولی درد هوشیارانه که برایت مفید و سازنده هست. و می‌گویند: ما وسعت دهنده‌ایم یعنی ما آسمان را خلق کرده‌ایم و وسعت داده‌ایم و همین‌طور آسمان درون را هم ما خلق و وسعت داده‌ایم.

-أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ
آیا برای تو سینه‌ات را نگشاده‌ایم
-قران کریم، سوره (۹۴)، انشراح، آیه ۱

اشاره به همان آسمان درون دارد و اینکه ما می‌کشاییم، نه خودت با من ذهنیت. پس در کار تبدیل دخالت نکنم و بهترین کار از سر راه زندگی کنار رفتنم هست و ریش و قیچی را به دست خود زندگی سپردن هست.

پرده‌های دیده را داروی صبر
هم بسوزد، هم بسازد شرح صدر
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۷۱

و این روپوش‌های دید ذهنی که روی هوشیاری من را پوشانده هست، با صبر کنار رفته و درونم گشاده می‌شود.
پس صبر از مهم‌ترین ابزارهای فضاگشاییست که هم همانیدگی‌هایم را می‌سوزاند و همزمان باعث باز شدن
آسمان درونم (شرح صدر) نیز می‌شود.

با سپاس و تشکر
صبا هستم از اصفهان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com